

بر آن سان که دو پیاله خون مینمود و پیوسته کلماتی چند بر زبان داشت و چنان مستغرق آن خیال بود که از درون شدن و بیرون رفتن من از زاویه هیچ آگاه نگشت القبه این کار همی کرد تا روزی که وقت رسید، کاردی برگرفت و بر سینه آن نقش دیوار زد و باز آمد و گفت در این وقت ایشپخدر را کشتند...» (وقایع ۱۲۲۰).

«... به تجربه معلوم داشته اند که هر کس سوگند دروغ در این بقعه یاد کند عمرش در آن سال تمام شود...» (بقاع شیراز).

«... در شیراز از قدیم تا کنون مشهور است که در میان محراب و منبر مسجد جمعه دعا مستجاب شود و هم مشهور است که این مسجد هرگز از اولیا خالی نباشد از جناب حاجی شیخ صالح پیشنماز این مسجد پرسیدند این مسأله حقیقت دارد یا نه به مطایبه فرسود تا ما در مسجد باشیم چنین است...» (مساجد شیراز).

«... از خصایص کازرون شکار گنجشک است به این وضع که دامی مشبک که چون او را پر از گاه یا چیز دیگر کنند به شکل صنوبری شود که دهان آن فراخ و بتدریج تنگ شود و در پهلوی درخت کناری گسترده شود و دو ریسمان بر دو جانب دام ببندند و دو نفر سر این دو ریسمان را گرفته به اندازه پانزده ذرع تا بیست ذرع هریکی در جانبی بنشینند و هریک چندین سنگ سفید یا گچینه در پیش خود گذاشته منتظر آمدن گنجشکها شوند و چندین نی به اندازه سه ذرع به شکل مثلث که زاویه آن بیخ شبکه باشد به این وضع نصب کنند که دو شاخه نی نزدیک به سی چهل ذرع دور از شبکه در دو جانب نصب کنند و دو شاخه نی دیگر به دوری شصت هفتاد ذرع از دو شاخه نی اول و نزدیک به صد ذرع از یکدیگر و همچنین تا به مسافت یک میدان اسب رسد پس چندین شاخه نی سه ذرعی بر سر هر شاخه لباس کهنه به درازای نیم ذرع بسته هریکی را به دست کودک کی دهند و این کودکان آنها را حرکت داده، تمام گنجشکها در میان نیهای اول شده به جانب شبکه روند و چون نزدیک شوند یکی از آن دو مرد که سر ریسمان دام را داشت، برخاسته، گچینه را به هوا انداخته، آواز باشه دهد و تمام گنجشکها داخل دام شوند» (بلوک کازرون).

### ب- نثر مصنوع کتاب:

گفتیم که نثر فارسنامه اصولاً مبتنی بر ساده نویسی است اما گهگاه به دلایل مختلف، از ساده گوئی دور می شود که این موارد را به شرح زیر می توان خلاصه کرد:

الف: سجع و موازنه که اغلب در ذکر عناوین و القاب پادشاهان و بزرگان و علمای مخصوصاً در گفتار دوم کتاب مورد توجه قرار می گیرد نه در داخل متن و اگر هم در داخل متن سجعی مشاهده شود معمولاً از کتب دیگر منقول است نظیر آنچه ذیلاً می خوانیم که از و صاف نقل شده است:

«در کتاب تاریخ و صاف رقم فرسوده است... قری الاعالی شیراز که مصب نهر اعظم بود و عرصه آن نواحی از زلال کوثر مثال غیرت باغ ارم، در تقسیم مقاسم و ضبط مجاری و مشارب تأکیدی بلیغ رفت و در این باب زلال میاه در مذاق ارباب استحقاق منغص گشت... وجه مداوا به هیچ نتوان جست و دست از حیاة باید شست... چراغ در آفتاب و خضاب در شباب و تواضع باستان و اسرارگفتن با زنان و تأسیس بدنامی در امور سلطان...» (خصایص شهر شیراز).

یا آنچه که ذیلاً از ساله دلگشا منقول است در شرح حال حاجی اکبرنواب است: «... زمانی زبان به منطق گشودم و روزی چند گوی معانی بدیع را از میدان بیان ربودم، در فنون ریاضی ریاضات کشیدم و گل‌های بی‌خار از ریاض دفاتر استادان چیدم، از حکیمان قواعد عقلی و براهینی شنیدم... با گوشه‌نشینان صوف‌پوش و دیوانگان عالم هوش گاهی نشستم و در خلوت استفاده را بر روی دل بستم... گاهی از تعلیم و تعلم فارغ نبودم و در تمام عمر جز طریق هنر نپیمودم همیشه مجالستم با ارباب حال و صاحبان کمال بود و خاطرهم را از تضييع عمر گراسی ملال...» (اعیان بازار مرغ).

و یا آنچه از تاریخ ذوالقرنین خاورن ذکر شده است: «... تفصیل آن چنانکه در تاریخ ذوالقرنین نگاشته است: جناب سعتمدالدوله را از راه مشغولی به کمالات روحانی توجهی به عالم جسمانی نبود...» (وقایع سال ۱۲۲۸). «برای زیارت قبر حضرت مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری...» (وقایع ۹۹۱). ب: میرزا حسن خود نیز در ذکر بعضی از القاب و اسامی و ذکر بعضی از وقایع دست به سجع‌سازی و موازنه‌پردازی می‌زند که باید گفت در جلد اول کمتر و در بخش رجال گفتار دوم بسیار زیاده‌تر: نمونه‌هایی از گفتار اول:

«... استاد بشر و عقل حادی عشر...» (وقایع ۹۳۸). «... با لشکری رزم‌آزمای قلعه‌گشای در شمار مور و نیروی شیر با نشاط جوان و تدبیر پیر حرکت خواهم نمود...» (وقایع ۱۱۴۴). «... سخطش جهانی را سوخت و مروتش طریقه انصاف را به جهانیان آسخت... شیعه اثنی‌عشری در کمال ذلت و نهایت قلت بودند به ضرب شمشیر و جودت تدبیر مروج مذهب جعفری و مشید مبانی طریقه اثنی‌عشری گردید...» (وقایع ۹۳۰). «... دشمن مغرور است و جمعیتش پرزور و در برابر ما نشسته و به دو جانب... پیوسته اگر فتوری در عزم و رزم ما شود راه نجات از همه جا بسته شود. (وقایع ۱۱۴۸). «... از جنگ‌های کوچک و بزرگ شکست نیافت و روی را از دشمن برتافت... حصار از عرایه و زنجیر بستند و به گلوله تفتنگ و توپ لشکر ایران را شکستند...» (همانجا). «... اعلم علمای زمان و افضل حکمای دوران، استاد بشر و عقل حادی عشر امیرغیاث‌الدین منصور...» (وقایع ۹۳۶).

در گفتار دوم فارسنامه مخصوصاً همه جا القاب متناسب طبقات مختلف مردم نه تنها اغلب مسجع است که گاهی به نوعی لفاظی بی‌محتوا بدل می‌شود و نشر را از سادگی و شفافیت بدور می‌سازد و این امر از معایب بخش دوم فارسنامه و نتیجه تعارف با همزمانان مؤلف است: «... از اجله علمای این محله است: سولای انام، متبوع اهل اسلام، ناصب مناصب علما و ناهج سناهج فضلا...» (اعیان محله اسحق بیگ).

«... قدوه فضلا و اخیار، اسوه اهل علم و ابرار...» (همانجا). «... جناب کمالات اکتساب، ادیب اریب، جامع اسالیب ادیبه، ناهج سناهج عربیه فاضل ممتحن میرزا ابوالحسن...» (همانجا).

«قدوه عظمای زمان، اسوه ارباب دیوان، ملاذ طوایف، مظهر آثار عواطف، سمهد قواعد

رای و تدبیر به عقل کامل مشید مبانی تقریر و تحریر به فضل شاسل... مقرب الخاقان میرزا سلیمانخان...» (همانجا).

«... شیخ مشایخ زمان، قاضی قضات اوان، صاحب حسب ظاهر وارث نسب ماهر شیخ محمد باقر...» (محلّه بازار سرخ).

«... صحیفه کرم، قدوه صناید اسم، صاحب حسب ظاهر و نسب طاهر شیخ محمد باقر...» (همانجا).

«... مقدم ابنای زمان، مالک زمام بیان، ناظم امور، مرتب مصالح جمهور...» (همانجا)  
«... جناب مستطاب مجمع کمالات حسنه و مستجمع فضایل مستحسنه، جامع منقول و معقول، حاوی فروع و اصول، زبده علما و نخبه فضلا خواجه نصیرالدین زمان حاجی اکبر نواب فضیلت توأمان...» (همانجا).

«... جناب اسارت و حکومت دستگاه، داعی رعیت پناه، امیر کاسگار میرزا محمد حسین شریفی صاحب اختیار...» (همانجا).

«... جلیل الاصل جمیل الوصف نور حدقه نجابت و نور حدیقه اصالت، عارف دقایق جذبّه و سلوک، مزیل اوهام و شکوک...» (همانجا).

«... افصح بلغای عصر در انشاء اشعار و ابلغ فصحای دهر در افشای اسرار، نادره اهالی ناظم درر و لالی...» (همانجا).

«و از اعظم و اعیان و اشراف و علماء این محله بلکه شیراز جنت طراز بلکه مملکت فارس بلکه ممالک محروسه ایران بلکه اعظم علما و اشراف و اعیان قاطبه مسلمانان عام و خاصه قاطنین کره زمین است: حضرت ستوده خصلت، ملک اعظم سادات، متحلی به اقسام سعادات، زین عترت مصطفویه، جمال زمره مرتضویه، خلف اعظم اسلاف، شرف اخلاف عبیدناف، ناصب رایات ملت بیضا، ناصر آیات شریعت غرا، مکمل علوم اولین و آخرین، متمم مقاصد متقدمین و متأخرین، سروج دین متین، مقوی شرع سبین. کاشف حقایق امور مصلح مصالح جمهور. مطاع سلاطین متبوع خواقین، ظهیر الاسلام مجیر الانام وارث مناصب اولیاء...» (اعیان محله درب شاهزاده) (همانجا).

«... جامع اشقات امور، عارف مراتب جمهور، ادیب اریب، حاجی میرزا احمد تقیب...»

«عالی جاه، خلاصه الاشباه، کمالات اکتناه آقامحمدخان کدخدای...» (همانجا).

«... امیر عالی رای و وزیر عالم آرای، وارث سریر وزارت از روی استحقاق، خلاصه وزرای

آفاق، جناب جلالت مآب اجل اکرم، مرکز دایره علا میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان اعلی...» (محلّه بالا کفت).

«... عالی جناب، کمالات اکتساب، کشف مشکلات امراض و حلال مشکلات اسقام،

جالینوس زمان، محمد بن زکریای دوران...» (محلّه سر باغ).

«... ملک اعظم تجار، زبده نتایج اختیار، قدوه اعیان و اسوه اقران...» (همانجا).

«... جناب مستطاب، مجمع آداب، مقبول قلوب اولی الالباب، عارف اسالیب ادبیه، واقف

قوانین عربیه، زینت ارباب فضل و حکمت، غایض بحار معانی به علو همت، فاضل اسجد، حاجی شیخ احمد...» (همانجا).

میرزا حسن به دلیل علاقه مفراطی که به بزرگان خانواده خود دارد این القاب را درباره آنها بسیار مفصل تر بکار می برد که ذیلاً به نمونه ای اشاره می شود:

«... ملك اعظم سادات، متجلی به اقسام سعادات، زبده اعظم، قدوه افخم، ناصر آیات شریعت غراء، ناصر آیات ملت بیضا، صدر صدور زمان سید علی خان الحسینی الحسنی المدنی موطناً الدکنی الهندی، مسکن الشیرازی اصلاً دویمین جد نگارنده...» (بازار مرغ).  
و موارد بسیار دیگر که ذکر آن از حوصله این گفتار خارج است.

ج: استفاده از آیات قرآنی و احادیث نبوی و اشعار و امثله و دعاها و جمله های معترضه عربی به صورت استشهاد و تمثیل و یا در ادامه کلام، هم در گفتار اول و هم در گفتار دوم، مورد کمال استفاده قرار می گیرد و در این موارد به نثر فارسی ناصری حالت نثری فنی و مصنوعی می بخشد:

**۱. آیات قرآنی:** «... از سخط اعلی حضرت ظل الهی ادام الله شوکته و دولته نمود ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین» (مقدمه گفتار اول).

«... بر سر منابر مسلمانان نام حضرت ولایت مآب امام المتقین به ناسزائی گفته می گفته چون عمر ابن عبدالعزیز لوای سروری افراشت... فرمان.. فرستاد که بجای آن سخنان ناسزا در حق پیشوای اولیاء، آیه کریمه ان الله یامر بالعدل والاحسان و ایتاء ذی القربی را تلاوت کنند...» (وقایع سال ۹۰).

«... روزی قرآن را باز کرده آیه کریمه واستفتحوا و خاب کل جبار عنید...» (وقایع ۱۲۶).  
«... به عقوبت آن گرفتار شود حسبن الله و نعم الوکیل...» (وقایع سال ۲۶۱).  
«... و آخر کلمه ای که بر زبان او جاری شد آیه کریمه ما اغنی عنی مالیه هلک عنی سلطانیه...» (وقایع سال ۳۷۲).

«... به از او نامی از دیلمیان برده نشد قال الله تعالی تلک الایام تداولها بین الناس...» (وقایع سال ۴۴۸).

«... و بلده ابرقوه را قاعاً صفصفا نمودند...» (وقایع سال ۷۴۴).  
«... دست تسلط و استیلائی شاهزادگان گورکانی از مملکت فارس کوتاه گردید و مفاد آیه کریمه ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده...» (وقایع سال ۸۵۷).

«... بر سهر سلطنتی خود نگاشت ان الله یامر بالعدل والاحسان...» (وقایع سال ۸۸۳).  
«... اسیران را که شماره آنها از سی هزار نفر می گذشت گنجایش داد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء من عباده...» (وقایع ۹۰۸).

«در آخر سال هشتصد و سی و سه، ندای ارجعی الی ربک راضیه مرضیه را شنیده...» (همانجا)...  
**۲. احادیث نبوی و ادعیه:** «شاه اسماعیل حدیث فی التأخیر آفات را خوانده برداعیه خود افزود...» (وقایع سال ۹۰۵).

«... چون مدتی بگذشت به حدیث حب الوطن من الایمان قاصد بلده اردبیل گردید...» (وقایع سال ۹۰۸).

«... این حدیث را که به نوعی از پدر خود شنیدم این است: ان لنا باردییل کنز وای کنز فلیس بذهب ولافضه ولکنه رجل من اولادی یدخل تبریز مع اثنی عشر الفاً را کبا...»

(وقایع سال ۹۰۸).

«... يقول سمعت رسول الله (ص) يقول نحن بنوع عبدالمطلب ما عادانا بيت و قد خرب ولا عادانا كلب الا وقد جرب، من لم يصدق فليجرت...» (علماء شیراز).  
 «شادی کنان و کف زنان الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا الغفور شکور می خواندند» (وقایع سال ۱۱۶۰).

۳. اشعار عربی: بکار بردن اشعار و مصراعهای عربی از شاعران نامدار یا گمنام در فارسنامه ناصری، اغلب نه تنها نثر را آراسته می سازد، درک معنی و مفهوم آن را برای طبقات کثیری از خوانندگان مشکل می سازد این اشعار نیز گاهی در ادامه کلام و بعنوان جزئی از روایات نقل می شود و گاهی صرفاً برای آراستگی و بعنوان استشهاد بکار گرفته می شود:

«...چندین تیر بر قران زده، این دو شعر را از خود بگفت: (ولیدین یزیدین عبدالملک)

تهددنی بجبار عنید      فها انا ذاک جبار عنید

اذا، جثت ربک يوم الحشر      فقل یارب مزقنی الولید»

(وقایع سال ۱۲۶)

«عضدالدوله شعر عربی را نیکوگفتی و آخر قصیده ای که گفته است این است:

لیس شرب الراح الا فی المطر      و غناء من جوار فی السحر

غانیات سالبات للنهی      ناعمات فی تضاعیف الوتر...»

(وقایع سال ۳۶۶).

«... چون ابوجعفر هاشمی با مقتدی بیعت نمود به آواز بلند بگفت:

اذا مات مناسید قام سید      و مقتدی فوراً گفت:

قؤول بما قال الکرام فعول...»

(وقایع سال ۴۶۷).

«... و قصیده حبسیه خواجه عمیدالدین این است:

من یبلغن حماسات ببطحاء      ممتعات بسلسال و خضراء»

(وقایع سال ۶۲۴).

«قلم تعرض و مطالبه منخسب داشتندی:

فیا طیب آمال نأت لیته دنت      فیدنوا من العیش المهنی بعیده»

(وقایع سال ۶۲۴).

«... دست از نعمت حیات باید شست:

یداو ی بماء من یغص بلقمة      و کیف اداوی ادشرقت بماء»

(وقایع سال ۶۲۴).

«... از جمله شمس الدین یهودی را حاکم بر تمامت مملکت فارس نمود.

یهود هذا الزمان قد بلغوا      مرتبسة لاینالها ملک

یا معشر الناس قد نصحت لکم      تهودوا قد تهود الفلک»

۴. آیات قرآنی بصورت حل و درج: کم یا بیش در خلال بسیاری از عبارات گفتار

اول و دوم فارسنامه ناصری بکار رفته، بسیار طبیعی و گوش نواز در خلال کلام جای گزین شده اند:

«... اگر به اوصاف متشرعین اهل علمش نگارم متحمل الکذب رأس کل خطیئه شوم... مردمان پیدین بخط و مهرش اموال مسلمانان را بهستم و اشتلم بردند و همه را به نواهی اهل مملکتی نگاشتم که لا یحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم» (محلّه اسحق بیگ).

«... در مذاق ارباب استحقاق ولکل اناس مشربهم منغص گشت» (وقایع سال ۶۲۴).

**۵. ضرب المثلها و حکم عربی:** نیز در جایجای فارسنامه مشاهده می شود:

«... این جمله در ماه رجب همین سال واقع گشت که گفته اند عش رجباً تر عجباً...»

(وقایع سال ۶۶۲).

«... خیمه و خرگاه سلطنت خود را بجا گذاشته الفرار مما لا یطاق را ورد خود نمود...»

(وقایع سال ۱۲۰۱).

«... حتی المقدور در احقاق حقش کوشیدی تا به دیگران چه رسد رحم الله معشر الماضین...»

(اعیان محلّه بالا گفت).

«به مصداق من طلب شیئاً وجد وجد و سن قرع بابا ولیج ولیج...» (اعیان محلّه سر باغ).

«... زحمت آن را ... به ... میرزا ابوالقاسم فرهنگ و گذاشت که صاحب البیت ادری بما

فی البیت...» (اعیان محلّه سر باغ).

«... پس به فرموده بزرگان اذا انتهى الامر الی الکمال صار الی الزوال...» (سنگ سیاه

شیراز).

«... به قاعده کل شیء یرجع الی اصله در زمان سلطنت کریم خان طاب ثراه باز به منصب

میرایی شیراز سرافراز گردید...» (محلّه سر باغ شیراز).

«برگردن او دین چنین بسیار است والذال علی الشیء کفاعله...» (محلّه سنگ سیاه).

«... قضایای غیر واقعه را درباره نواب نایب الایاله که دامنش آلوده نبود گفته، پذیرفته

گردید و گفته اند:

صم اذا سمعوا خیراً ذکرته به وان سمعوا شراً فکلهم اذن

(وقایع سال ۱۲۵۸).

«... به قاعده الانسان حریص علی ما منع سودمند نگشته...» (بازار مرغ شیراز).

**۶. جملات دعائیه عربی:** که به کرات در جایجای کتاب برای طبقات مختلف اجتماع

بکار می رود و ما فقط به چند مورد زیر اکتفا می کنیم:

«... صاحب شرح الصحیفة السجادیة علی صاحبها الف السلام والتحیه» (مقدمه گفتار

اول)

«... سلطان سعود میرزا قاجار، ادام الله تعالی عمره و عزه و سلطانه...» (مقدمه گفتار اول)

«... ناصرالدین شاه قاجار ادام الله تعالی عمره و بلکه و دولته و عزه و شوکته...» (مقدمه

گفتار اول).

«... علمای شیراز کثر الله امثالهم...» (مقدمه گفتار اول).

«... حاجی معتمد الدوله، طول الله عمره و عزه...» (مقدمه گفتار اول).

«... به موجب فرمان اعلی حضرت ظل اللهی روحنا فدا...» (مقدمه گفتار اول).

«... شاهنشاه معدلت اکتناه، خلد الله بلکه...» (مقدمه گفتار اول).

«... سهل آباد را به تصرف این بنده داد جزاه الله خیراً...» (مقدمه گفتار اول).  
 «... دستخط مطاع لازم الاتباع اعلیحضرت شهریاری طول الله عمره به افتخار حضرت اشرف والاحاجی معتمدالدوله فرهادمیرزا، دام مجده شرف صدور یافت...» (مقدمه گفتار اول).  
 «... در سال دهم از هجرت حضرت خیرالانام محمدبن عبدالله علیه وآله الصلوة والسلام...» (وقایع سال ۱۰).

«... یک نفر از صحابه حضرت خیرالبشر علیه وآله صلوات الاکبر...» (وقایع سال ۲۳).  
 «... در همین ماه از همین سال خلافت ظاهری به مولای متقیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب هاشمی قرشی کرم الله وجهه قرار گرفت...» (وقایع سال ۳۵).  
 «... شیخ علی بن محمد تمامی لازال کاسمه علیا و ذکره فی الناس جلیا...» (محلّه اسحق بیگ).

**۷. جملات عربی جایگزین جملات فارسی** که نویسنده می توانسته است از آنها صرف نظر کند و جملاتی فارسی را به طریق ترجمه بجای آنها بکار برد اما سبک و سیاق جملات عربی را ترجیح داده است:  
 «... سیدعلی خان صدرالدین الحسینی الحسنی المدني مولدآلمکی موطناً الدکنی الهندی مسکناً، الشیرازی اصلاً...» (اعیان محلّه بازار مرغ).  
 «... و از اعیان این محلّه است مقرب الحضرت الوالاحاجی علی اکبر شیرازی» (محلّه بازار مرغ).

«... فاضل کامل، متمسک بحبل الله القوی، شیخ عبدالنبی» (محلّه سرباغ شیراز).  
 «... شیخ مشایخ زمان متمسک به حبل الله المتین، حاجی شیخ زین العابدین...» (محلّه سرباغ شیراز).

«... در کتاب شرح صحیفه سجادیه نسب خود را چنین بیان فرموده است: انا علی صدر الدین ابن احمد نظام الدین... اولئک آبائی فیجئنی بمثلهم او اجتمعنا یا جریر المجمع...» (محلّه سردزک).

اما درست چند سطر بعد از این ذکر متن اصلی به زبان عربی درباره: «احمد نصیرالدین السکین النقیب ابن جعفر بن محمد بن محمد ابن زید الشهید عبارتی فرموده است که ترجمه اش چنین است بدان که احمد سکین از مقربان نزدیک حضرت امام رضاست...» (سردزک).  
 «... استاد ارباب الحکم والمعارف فی الاوان، الموفق عندالله الصمد... ابدالله تعالی ظلل سیادته و شیدت قوانین افاضته و سنادته...» (همانجا).

«بعد از وفات او ورثه آن مرحوم بالطوع والرغبه آن مزرعه را بتصرف... بدادند شکرالله مساعیهم...» (همانجا).

«... موعظه پدران مؤثر افتاده سبب حصول توبه... گردید به اندازه ای که لم یعهد من احد من الآحاد توبة الی الله تعالی بمثل توبة هذا المؤید من عند رب العباد ولا اثر من قبول التوبة بالنسبة الی احد من التائبین...» (علمای شیراز).

«... حضرت سیدعلی خان... فرموده است: و من مناقبه الفاخره الشاهد بفضله فی الدنیا و الاخره انه کان قد اصابته فی صغره...» (همانجا).



۸. بکار بردن ترکیبات و جملات عربی: «در تحصیل خط... به اقصی غایه کوشیده» (اعیان محله اسحق بیگ).

«علم کلام و حکمت را کمابینگی آموخته...» (اعیان محله بازار مرغ).

«... مالیات دیوانی را... موقوف المطالبه می داشت.» (اعیان محله درب شاهزاده).

۹. بکار بردن فراوان لغات، اوصاف و ترکیبات عربی مخصوصاً کلمات جمع و

تطبیق صفت و موصوف و... و بویژه در قسمت رجال گفتار دوم و بعضی از بخشهای گفتار اول مضایقتی ندارد:

«در تحریر قباله جات شرعیه عدیل و نظیر ندارد...» (محلله سر باغ شیراز).

«... از املاک موروثه و مکتسبه خود محسود امائل و اقران بود...» (محلله سر باغ

شیراز).

«... عمر شریفش را در وظایف طاعات و لوازم عبادات بسر رسانید...» (همانجا).

«... تحصیل کمالات لایقه نموده علوم عربیه و ادبیه را به وجهی نیکو آموخته» (همانجا).

«... شغل خود را تحصیل مقاصد علمیه و نظم املاک موروثه قرار داده است...»

(همانجا).

«... اول کسی است که از این سلسله علیه از مطالعه کتب احادیث مشحونه از

موضوعه و ضعیفه اجتناب فرمود و متوجه علوم کلامیه و حکمیه گشته به مرتبه اعظم حکما و متکلمین رسید...» (همانجا).

«... مدرس مدرسه رفیعه منصوریه گشته هرروزه طلاب علوم را از افکار ابکار خود

بهرمندی دارد...» (محلله سردزک).

«ضبط قبوضات و توجیه بروات و محاسبات دیوانی فارس در کف کفایت اوست...»

(محلله سنگسیاه).

«... در تحصیل خط نسخ تعلیق و شکسته به اقصی غایه کوشیده...» (محلله اسحق بیگ)

«... فنون ریاضی و علم کلام و حکمت را کمابینگی آموخته...» (محلله بازار مرغ).

«... از جانب سنی الجوانب امنای دولت علیه ایران مأمور به سفارت هندوستان گردید...»

(درب مسجد نو)

۱۰. اشاره فراوان به کتب عربی: از متون تاریخی و تفسیری گرفته تا متنهای

درسی پزشکی و صرفی و نحوی...

«... از مصنفات جلیله سلطان الحکما کتاب اثبات واجب الوجود است و آن را سه نسخه

فرمود: کبیر و وسیط و صغیر...» (اعیان محلله سردزک).

«... به حلیه شاعری محلی بود و صاحب دیوان عربی است و چند قصیده و قطعه و تغزل

و دوبیتی او را، میرزا سید علی خان در کتاب *ملافة العصر و سلوة الغریب* نقل فرموده است...»

(همانجا).

«... شاهد این مقال کتب مصنفه و مؤلفه آن جناب است: شرح صحیفه سجادیه مشهور

به ریاض المالکین و کتاب طراز اللغه و کتاب شرح صمدیه در علم نحو، صغیر و وسیط و کبیر و

کتاب شرح ایشاد و کتاب درجات رفیعه در طبقات شیعه و کتاب انوار الربیع و کتاب *ملافة العصر*



فی معاصر اهل عصر و کتاب زهره در علم نحو و کتاب تذکره و دیوان شعر عربی...» (همانجا).  
 «... علاوه بر کمالات علمیه او را دیوان شعری است که جمع نموده در آن اشعار فارسی و عربی خود را و این چند بیت [عربی] از آن دیوان نوشته شد...» (علمای شیراز).  
 «... حاشیه والد ماجد خود را به شرح کتاب متوسط که ناتمام بود، به انجام رسانید...» (همانجا).

«... از مآثر آن جناب... کتاب حاشیه قدیم و جدید بر شرح تجرید ملاعلی قوشچی و دیگر حاشیه قدیم و جدید بر شرح مطالع و حواشی شریفه شریفیه و آن دو حاشیه مقدم است بر حاشیه قدیم مولانا جلال‌الدین دوانی و دیگر حاشیه بر شرح شمعیه منطق و دیگر حاشیه بر شرح مختصر اصول ابن‌حاجب، دیگر حاشیه بر کتاب کشاف و دیگر رساله‌ای در مبحث فیاض شرح مطالع، دیگر رساله فارسی!! در بیان کیفیت حدوث قوس قزح که به فارسی کمان رستم...» (همانجا).

«... از جمله آنها کتاب اسفاد است و شرح هدایه و حاشیه بر الهیات کتاب شفای شیخ‌الرئیس و شرح کتاب حکمة الاشراف... و کتاب واردات قلبیه و رساله در حدوث عالم و کتاب مسائل قدسیه و قواعد ملکوتیه و رساله در تحقیق تشخص و رساله در تحقیق اتصاف ماهیت به وجود و رساله در جواب مسائلی که از حضرت محقق خواجه نصیرالدین طوسی سؤال شده و کتاب امرا الایات، تفسیر سوره مبارکه جمعه، تفسیر سوره الطارق، تفسیر سوره الواقعة، تفسیر آیه نور، تفسیر آیه الکرسی و کتاب حکمة عرشیه و کتاب مشاعر و رساله اکسیرالعارفین فی معرفة الحق والیقین و رساله کسر اصنام جاهلیه و رساله اتحاد عاقل و معقول و کتاب شرح اصول کافی...» (همانجا).

۱۱. **سجدها:** «... از جمله تخت طاووس بود که گنجهای کاووس و اندوخته‌های دقیانوس شایسته رونمای آن بود...» (وقایع سال ۱۱۵۱).  
 «... بنه را گذاشت و علی‌قلی‌خان را بر آن گماشت و چندین هزار سواره پیاده برداشت...» (وقایع سال ۱۲۰۳).

«... از پرتو عنایت نادری پنج شقه علم می‌افراشت و دوازده چاوش در جلو اسب خود داشت» (وقایع سال ۱۱۵۶).

«... سر حلقه خاموشان و مقصد خرجه پوشان... برخی بر آن بودند که در یمن ایمان جمال سهیل دارد و در ضمن ایقان کمال کمیل. بهر حال پیری پارسی و میری پارسا که فکر جهانی در پایه قدرش نارسا و همواره زبانش از گفتن خاموش و از یاد خویشتن فراموش با اینهمه خاموشی زبان همه و با آن همه فراموشی شبان ربه...» (به نقل از پریشان قآنی-علمای شیراز).

۱۲. **تشبیهات، کنایات، استعارات:** «به ناخن فتنه جوئی روی دولتخواهی رانخرانند...» (وقایع سال ۱۲۰۹).

«از ارتکاب به آن هوش زدای پیر و جوان برای آنکه سراتب عیش و نشاط را به کمال رساند... اجازه داد و به فتوای مفتی عقل ابواب شادمانی بر چهره اعالی و ادانی برگشاد و کار زاهدان ریاکار از خفا به ظهور رسید...» (وقایع سال ۱۲۱۷).

«... شربت هلاکت چشید و... از دار غرور به منزل سرور رفت...» (وقایع سال ۶۵۵ و ۶۵۹).

«... به یک ضرب ملک ایگ را از مرکب زندگانی پیاده نمود... ملک... دولت را چون سپاه خویش برگشته دید سلجوق شاه از مقاومت با دریا از پا افتاده ناچار سپاه به بارگاه سلطان... برد... در پایان قلعه سفید روزش را سیاه و عمرش را تباہ نمودند...» (وقایع سال ۶۶۲).  
 «... چندین سال رشته سودت با قیصر روم را استوار بداشت...» (وقایع سال ۶۶۹).  
 «... عرصه آن نواحی از زلازل کوثر مثال، غیرت باغ ارم...» (خصائص شیراز).  
 «... تمامت این طایفه سر در چنبر اطاعت درآوردند...» (وقایع سال ۹۰۵).

**۱۴ استشاهدها، تمثیلهای و... میرزا حسن علاوه بر آنکه خود ذوق شاعرانه دارد، اشعار و حکایات و ضرب المثلهای فارسی و عربی فراوانی را نیز بخاطر سپرده است که جابجا به مناسبت در فارسی ناصری از آنها استفاده می کند:**

«... لشکر افغان از عقب آنها تاخته، توپخانه را تصرف نمودند که گفته اند: تیغ غازی دزد را آلت شود.» (وقایع سال ۱۱۳۴ - گفتار اول).  
 «... در سال پیش شاه محمود آمد و به فضل خدا، کاری نکرد شما چه می گوئید که گفته اند: متن چو مغلوط گشت چیست حواشی...» (وقایع سال ۱۱۳۷ - گفتار اول).  
 «شاه سلطان حسین در جواب گفت:

به پیران کهن غم سازگار است      تو شاهی کن مرا انده به کار است»  
 (وقایع سال ۱۱۳۷ - گفتار اول)  
 «نصف سهل آباد را از تصرف این بنده بازگرفته نه اعتنائی بدین مسلمانی و اندیشه ای از سخط اعلیحضرت، ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین.

کسی کاین را شنید و نیست باور	منش خصم و خدایش باد داور
اگر طعنی زند بر من خسیسی	بجز وحشت مباد او را انیسی
به لعنت باد تا باشد زمانه	تبارش تیر لعنت را نشانه»

(مقدمه - گفتار اول)

«... ملک سلطان را به قتل آوردند و آفتاب دولت بنی قیصر مختفی و شعله اقبالشان منتفی.»

تو قصر قیصرش انگار و دار دارا گیر      چه سود چون نکند هیچ اقتضای بقا»  
 (وقایع سال ۶۲۶ - گفتار اول)

«... اتابک قتلخ خان... از دار غرور به منزل سرور رفت.  
 نه خود سریر سلیمان به باد رفتی و بس      به هر کجا که سریری است می رود بر باد»  
 (وقایع سال ۶۵۹ - گفتار اول)

«خزائن سی ساله اتابک ابوبکر را بر ارباب استحقاق انفاق نمود.  
 [آن] یکی رنج برد و گنج انباشت      دیگری گنج داد و بردی کاشت»  
 (وقایع سال ۶۵۹ - گفتار اول)

«... از علمای ترک روایت کرده که گفته اند: ینبغی للقائد العظیم الخطر، ان یکون فیه

من اخلاق البهائم و الطيور عشر خصال، قلب الاسد و حمله الخنزير و غارت الذئب و صبر الكلب على الجراحه و كياسة الثعلب و سكون الهرة و حراسة الكركي و حذر الغراب و شجاعة الديك و تحنن الدجاجة...» (وقایع سال ۶۸۰ - گفتار اول).

«... این واقعه در بیست و سیم ماه شوال همین سال (۶۸۳) اتفاق افتاد؛

جهان را همین یک جوانمرد بود  
فلک چون حسد برد نگذاشتش  
و یکی از شعرا، این دو بیت را گفته به حضرت اتابک فرستاد:

شاهها رخت از نشاط چون لعلی باد  
هر سر که نه بر سراد و رای تو بود  
تخت تو فراز گنبد اعلی باد  
بی تن چو سر عماد یو بعلی باد  
(وقایع سال ۶۸۳ - گفتار اول).

«... کیخاتون، اجازه نوبت سه گانه زدن بیافت و سروش غیبی در پرده می گفت:  
آن را که چار گوشه عزلت میسراست  
گو پنج نوبه زن که شه هفت کشوری»  
(وقایع سال ۶۹۲ - گفتار اول).

«... کیخاتون را گرفته به زه کمان هلاکش نمودند؛

ای فلک تا کی از جفا هسایت  
هیچکس را به جان امان ندهد  
چند از این گردش غم افزایت  
روز و شبهای عمر فرسایت  
تا چه بینم خود ز فردایت»  
(وقایع سال ۶۹۴ - گفتار اول).

«... اگر ملک فخرالدین بخواهد مرا تلف کند، به قدر وسع خودداری کنم.

سر در خطر است نیست بازی کاری  
در جان سخن است نیست کوچک سخنی»  
(وقایع سال ۶۹۵ - گفتار اول)

«... ملک شمس الدین، محمدشاه را بیگناه بکشت و خبر سن عان ظالماً فقد سلطه الله علیه  
را استوار نمود.»

(وقایع سال ۷۴۰ - گفتار اول).

«... خواجه نظام الدین وزیر را گرفته، در خانه سید عماد الدین محبوسش داشتند چه  
خوب گفته اند:

اگر بد کنی کیفش بد بری  
بر ایوانها نقش بیژن هنوز  
نه چشم زمانه به خواب اندر است  
به زندان افراسیاب اندر است  
که گاه گنج نعیم است و گاه رنج، عذاب»  
(وقایع سال ۶۷۸ - گفتار اول)

«... چندین غزل در عشق بغداد خاتون اختراع نمود از جمله آنهاست؛

بیا به مصر دلم تا دمشق جان بینی  
که آرزوی دلم در هوای بغداد است»  
(وقایع سال ۷۳۶ - گفتار اول)

«... بر اردوی ملک اشرف تاخته، جمعیت آنها را متفرق ساختند:

نادمیده صبح دولشان  
زود مدت چو مدت ژاله  
به شبانگه رسیده ذلتشان  
تنگ دولت چو دولت لاله

همچنان با هزار وحشت و بیم دهلی می‌زنند زیر گلیم»

(وقایع سال ۷۴۳ - گفتار اول)

«... جنگ در چندین کرت با مبارزالدین بواسطه ملاحظه اوضاع ملکی بود و این ابیات

را می‌فرمود:

نیک وید از ستاره چون زاید	که خود از نیک وید زبون آید
گر ستاره سعادت می دادی	کیقباد از منجمی زادی
کیست از مردم ستاره شناس	ره به گنجینه‌ای برد به قیاس»

«... دیگر آنکه حاجی قوام‌الدین... وفات یافت. خواجه شمس‌الدین محمد حافظ فرموده

است:

دریای اخضر فلک و کشتی هلال	هستند غرق نعمت حاجی قوام‌ما»
	(وقایع سال ۷۵۳ - گفتار اول)

«... شنیدم خوب می‌نویسی. سطری بنویس، آن شاهزاده این بیت را نوشت:

سعادت به بخشایش داور است	نه در چنگ و بازوی زور آور است»
«سلطان جلال‌الدین شاه شجاع این رباعی را فرمود:	

در مجلس دهر ساز مستی بسته است	نی چنگ به قانون ونه دف در دست است
زندانی همه ترک می‌پرستی کردند	جز محتسب شهر که بی‌می مست است
و خواجه حافظ علیه‌الرحمه فرمود:	

اگرچه باده فرحبخش و باد گلپیز است

به بانگ چنگ بخور می‌که محتسب تیز است»

(وقایع سال ۷۵۴ - گفتار اول)

گاهی آن چنان شعر در تار و پود کلام سیرز احسن جای می‌گیرد که تاریخش را رنگ نمونه‌ای از نثرهای ادبی می‌بخشد:

«... شاه مجروح گشت و از مداوا فایده ندید تا روز پانزدهم ماه صفر همین سال که

کلمه «پانزدهم شهر صفر» ماده تاریخ است به روضه رضوان خرابید،

دریغ آن شهنشاه صاحبقران	جم تاج بخش ممالکستان
دریغ آنکه دیگر نبیند سپهر	نظیرش در آئینه ماه و مهر
دریغ آن شهنشاه پاک اعتقاد	صلاح و پناه بلاد و عباد

چون حکیم ابوالنصر صدرالشریعه گیلانی مشغول معالجه مرض آن حضرت بود او را یا

به اتهام یا به حقیقت بدنام نمودند... و چون به حرم سرا پناه برده بود، او را گرفته به قتل

رسانیدند،

زین شش در پی ثبات فانی	رو آر به ملک جاودانی
بر طارم آسمان علم زن	در وادی لامکان قدم زن
در مملکت قدم قدم نه	کان پرده سرا، ترا حرم به

زمان زندگانی آن پادشاه حمیده خصال شصت و چهار سال و یکماه... بود.

اگر صد سال مانی، در یکی روز	بباید رفت از این کاخ دلفروز»
-----------------------------	------------------------------

(وقایع سال ۹۸۴ - گفتار اول)

«... پادشاه بیهمال در شب سیزدهم ماه مبارک رمضان سال ۹۸۵ از خوردن معجون زیاد از اندازه درگذشت و تخت سلطنت را برای شاهزاده محمدسیرزا وا گذاشت:

اگرچه یقین است از این خانه رحلت  
ولیکن نبود این کسی را گمانی  
ایام عمر شاه اسماعیل ثانی چهل و نه سال و مدت سلطنت او یکسال و نیم... بود و این  
پادشاه در مراتب علمیه و مباحث نظریه و شعر و خط نسخ تعلیق و صنعت نقاشی بر همگنان  
فائق بود و این چند شعر از آن پادشاه است:

تا به قزوین آمدم آسایش جانم نماند  
بسکه بر یاد رخ هم صحبتان بگریستم  
از ضعفی همچو تاری شد تنم در پیرهن  
دردسند غم شدم امید درمانم نماند  
اشک خونین قطره‌ای در چشم گریانم نماند  
غیر دست محنت و غم در گریانم نماند»  
(وقایع سال ۹۸۵ - گفتار اول)

«... به گمان خود در یک هفته شهر هرات را مسخر داشته تمامت ممالک محروسه را در  
کف اقتدار خود بی آورد و غافل از آن که:

فلک تا که را کارسازی کند  
زمانه به خون که بازی کند»  
(وقایع سال ۹۹۱ - گفتار اول)

«... الله ویردی بیگ و سایرین کار او را ساختند؛

نکو خواه مردم شود بختیار  
بداندیش را بد بود روزگار»  
(وقایع سال ۹۹۶)

«... با آنکه آفتاب در برج دلو بود، سردی هوا از حد گذشته چنانکه گفته‌اند:  
مرغ آبی می کند از سوز دل خود را کباب  
از دم باد خنک لبهای خوبان شد کبود  
هر کجا همچون سمندر بوی آتش می برد  
آه ازین سرما که رنگ از روی آتش می برد»  
(گفتار اول - وقایع سال ۹۹۸)

«... بعد از مشاورت صلاح ندانست که یورش به جانب مشهد مقدس که آستانه مبارک  
رضویه است، انداز و بی حرمتی واقع گردد به مضمون این مقال:

کردند معاسلان افسلاک  
تعجیل در آن مکن، نیارد  
چون وعده رهن منقضی گشت  
هر کار به وقت خویش مرهون  
تا وعده سر از دریچه بیرون  
آن کار شود به صدق مرهون»  
(وقایع سال ۱۰۰۰ - گفتار اول)

«... خواجه محمدرضای قزوینی که از اولاد عبیدزاکان بود... جواهر نظم را به الماس  
طبع سفته، اشعار آبدارش را زینت مجلس می نمود و این رباعی از اوست:

از گرد رخت بنفشه رالب، تر شد  
گویند که مهر تیره گردد ز کسوف  
بر چهره چلیپای خطت، زیور شد  
خورشید من از کسوف روشن تر شد»  
(وقایع سال ۱۰۰۲ - گفتار اول)

«این تاج... را از طلا ساخته به در و یا قوت مرصع داشته به تاج کیخسروی شهرت داشت  
ولار در اصل لاد بوده چنانکه این شعر به حکیم فردوسی نسبت دهند:

صفاهان به گودرز کشواد داد  
به گرگین میلاد هم لاد داد»  
(وقایع سال ۱۰۱۰ - گفتار اول)

«... بزم نشاط آراسته، معرکه رزم را به مجلس بزم ختم نمودند و اقداح را راحت جان خستگان فرمودند و مغنیان بدین ترانه سرودند؛

که شاهها فلک تابع رای تست      سرسرکشان و مهان جای تست  
جهان یکسر از عدلت آباد باد      دل خلق از دولت شاد بساد  
به ملک سعادت بقای تو باد      سر دشمنان زیر پای تو باد

(وقایع سال ۱۰۱۳ - گفتار اول)

«... حضرت ولیعهد را شاه صفی گفته بر سریر دولت نشانند که گفته اند:

یکی چون رود دیگر آید به جای      جهان را ندارند بی کدخدای

(وقایع سال ۱۰۳۸ - گفتار اول)

«... آب دجله طغیان نموده حصار شهر بغداد و چندین هزار خانه، خراب کرد چنانکه گفته اند:

دجله را اسسال رفتاری عجب مستانه بود      پای درزنجیر و کف بر لب مگردیوانه بود»

(وقایع سال ۱۰۴۴ - گفتار اول)

«... در هیچ زمان و هیچ طایفه نگاشته نگاشته است که گفته اند:

رحم الله معشر الماضین      که به سردی قدم فشردندی

(وقایع سال ۱۱۳۷ - گفتار اول)

«... میرزا محمد حسین شریفی شیرازی خدمت [نادر] رسید و گفت استدعا دارم که رقم

تولیت و تصرف املاک موقوفه را به من عنایت فرمایند طهماسب قلی خان [نادر] صدور این

رقم را به فال نیکو گرفت لیکن در جواب گفت مگر نشنیده‌ای که گفته اند:

چنین گفت با او خداوند رخس      به دشت آهوی ناگرفته مبخش»

(وقایع سال ۱۱۴۲ - گفتار اول)

«... روزی طهماسب قلی خان در تکیه خواجه حافظ از دیوان بلاغت نشانش تفأل نموده،

این غزل در بدایت صفحه آمد:

سزد که از همه دلبران ستانی بساج      چرا که بر سر خوبان عالمی چون تساج  
ز چشم مست تو پر فتنه جمله ترکستان      به چین زلف تو ماچین و هند داده خراج»

(وقایع سال ۱۱۴۲ - گفتار دوم)

«... سپهسالار ... تدارک تسخیر تبریز نموده از دیوان حافظ تفأل خواست و این غزل

را در صفحه تفأل خواندند:

عراق و فارس گرفتی به شعر خود حافظ      بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است»

(وقایع سال ۱۱۴۲ - گفتار اول)

«... سران سپاه در مقام مشاورت شده، فرمودند که این شکست امری بود مقدر و سر از

تقدیر شاید پیچید، همه در جواب گفتند:

اشارت ز تو، کین گذاری ز ما      بشارت ز تو، جان سپاری ز ما»

(وقایع سال ۱۱۴۶ - گفتار اول)

«... عبدالله پاشا به تجاها کاری پرداخته از حرکت اعراض می نمود که؛

## گر کنی گوش و بربری دنبم

که من از جای خود نمی‌جنبم

(وقایع سال ۱۱۴۷ - گفتار دوم)

«... نه کف پا را از آن دردی نه پشت پا را از آن گردی است و عمارتی ظریف در میان باغ به وضعی خوب و طرحی تازه و مرغوب بنا نموده حوض قدیمی باغ را در صحن این عمارت انداخته است:

یکی قصر محکم در این باغ دلکش  
به زینت چو گردون به رفعت چو کیوان  
هست باغی نه باغ بلکه بهشت  
روضه‌گاهی چو صد نگار در او  
میوه‌دارانش از بیرونسندی  
سیب چون لعل جامهای رحیق  
به چه گوئی پراکنیده به مشک  
شهد انجیر و مغسز بادامش  
تاک انگور کج نهاده کلاه  
سرو کز سایه بادبان زده

یکی حوض دلکش در آن قصر محکم  
به صافی چو کوثر به پاکی چو زمزم  
نه ز باغ ارم به طبع و سرشت  
سرو و شمشاد بی‌شمسار در او  
کرده با خاک سجده پیوندی  
نار بر شکل درجهای عقیق  
بسته با خنده‌ای تر از لب خشک  
صحن پالوده کرده در کاش  
دیده در حکم خود سفید و سیاه  
جمع شمشاد را به‌شانه زده

«... و چون در آن صحرا، گنبد سیاه از هفت گنبدان شاه‌بهرام بود که هر یک بمناسبت ستاره رنگی داشت تماسی آن دشت را به‌مناسبت سورمه گفتند و شیخ نظامی فرموده است:

چونکه بهرام کی قباد، کلاه  
بی‌ستونی ز باد کلک انگیخت  
در چنان بی‌ستون هفت ستون  
رنگ هر گنبدی ستاره‌شناس  
گنبدی کو ز قسم کیوان بود

تاج کیخسروی رساند به‌ماه  
کانچه فرهاد کرد از او بگریخت  
هفت گنبد کشید بر گردون  
بر مزاج ستاره کرده قیاس  
در سیاهی چو مشک پنهان بود

و از فرموده شیخ نظامی برمی‌آید که هفت گنبد در یک دشت بود...» (آباد، اقلید)

«... آب بساتین و زراعت قصبه اصطهبانات از چشمه قهری و پازهری است:

گشاده چشمه‌ای از قله کوه  
زمینش در نقاب گل نهفته

گل سنبل به‌گرد چشمه انبوه  
گل و سبزه است کاندر هم شکفته

(اصطهبانات)

و بسیاری از این نمونه‌ها...

گاهی اشعار فارسنامه تکمیلی ادیبانه و نکته‌سنجانه بر اوصاف طبیعت و مناظر و بناهاست مثلاً در ذکر بساتین شیراز می‌خوانیم:

«باغ تخت قاجاریه: مبذر این (باغ) هزار من گندم است انواع درختها را در آن کاشته‌اند و اکنون بیشتر آنها خشکیده، قطع شده و در جای آن زراعت کنند:

برفت بلبل و دستان نمی‌زند به صفیر  
همان زمین که نمودی چو سبزرنگ حریر  
نمانده هیچ از آن حله‌ها قلیل و کثیر

بخفت قمری و ناله نمی‌کنسد به سحر  
همان درخت که بودی چو قبه مینا  
نمانده هیچ از آن وصفها زیش و زکم



«و در باغ دلگشا... آب قنات فهندز... جاری است»

میان سبزه سیراب، آب جوی پنداری ز رود نیل گذشته است موسی عمران»  
«و درکناره داخلی مشرقی این باغ (دلگشا) حمامی ساخته که گوئیا جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی این لغز را برای او فرموده است»

چه گوئی چیست آن شکل مدور  
چو ایوانی کشیده بر سر آب  
چو عقل عاقلان هم پاک و هم خوش  
ز آبش رشک برده آب حیوان  
که دارد خیمه بسا گردون برابر  
چو خرگاهی زده بر روی آذر  
چو طبع زندگان هم گرم و هم تر  
ز حوضش شرم کرده حوض کوثر...»

«... انواع ریاحین و گل‌های رنگین از بلاد بعیده آورده، در صحن این باغ (: دلگشا) بکاشتند گویا حضرت نظامی این باغ را دیده و این ابیات را فرموده است»

سوسن از بهر تاج نرگس مست  
کاتب الوحی گل به آب حیات  
داده خیری به شرط هم‌جهدی  
سرخسی گل به سبزمیدانی  
بلبل آواز بر کشیده چو کوس  
شوشه زر نهاده بر کف دست  
بر شقایق به خون نوشته برات  
یاسمن را خط ولیعهدی  
پنج نوبت زنان به سلطانی  
همه شب تا به وقت بانگ خروس

«... در باغ عقیق آباد... در دو جانب آبشارها، ریشه مرغ و چمن کاشته سر بهم داده،

«... ولار در اصل لاد بود چنانکه این شعر به حکیم فردوسی نسبت دهند»

صفاهان به گودرز کشواد داد  
به گرگین میلاد هم لاد داد

و چون نام پسر گرگین هم لار بود، دال را تبدیل به لار کرده آن را شهر لار گفتند...»

(وقایع سال ۱۰۱۰)

گاهی نیز اشعاری را از تواریخ یا دیوانهای شعرا می‌آورد که فقط به نام شاعر اشاره

دارد:

«... جناب فتحعلی خان صبا تخلص، در تاریخ جلوس او فرموده است»

رسم عدالت چو کرد زنده به تاریخ او  
گفت صبا او بود ثانی نوشیروان»

(وقایع سال ۱۲۰۳)

«... چندین مزرعه را از وجوه حلال خریده وقف بر آن خانقاه فرمود که منافع آن در

خوردنی و پوشیدنی اهل خانقاه صرف نمایند، شیخ سعدی علیه‌الرحمه فرموده است:

طریقت بجز خدمت خلق نیست  
به تسبیح و سجاده و دلق نیست»

(گفتار اول - وقایع سال ۱۰۶۸)

و گاهی اشعاری از امیران و وزراء دارد:

«... نواب میرزا طاهر قزوینی بر مسند وزارت نشست و او را به لقب اعتمادالدوله سرافراز

داشتند... و این رباعی از اوست:

از مهر علی طینت هر کس که سرشت  
در دوزخ اگر در آورندش به مثل  
هر چند بود همیشه در دیر و کنشت  
جا گرم نکرده می برندش به بهشت»  
(گفتار اول-وقایع سال ۱۰۹۹)

و در بعضی از موارد اشعار متضمن اشارتی تاریخی است:  
«... بر حسب خواهش حضرت قیصر روم شاهزاده سلطان بایزید و چهار نفر پسران او را  
به ایلیچیان سپردند و فرستادگان قیصر بر حسب فرمان قیصری شاهزاده و چهار نفر پسران او را  
خبه کرده و در پنج تابوت که با خود آورده بودند گذاشتند و روانه اسلامبول شدند... و مصالحه  
به انجام رسید و کلمه الصلح خیر تاریخ این مصالحه گردید، چنانکه گفته اند:

پادشه روم و شه کامگار  
منهی اقبال درین کهنه دیر  
صلح چو کردند بهم اختیار  
غلغله افکند که الصلح خیر»  
(وقایع سال ۹۶۹-گفتار اول)

و گاهی شعر به منظور معنی لغوی است:  
«تمغا: به معنی باجی است که از مترددین در بلاد می گرفته اند و نیز به معنی داغی است  
که بر ران اسب و دیگر مواشی نهند:  
نشان نماند ز تمغا بغیر آن داغی  
که در درونه تمغاجی از غم تمغاست»  
(وقایع سال ۹۷۲-گفتار اول)

و نظائر بسیار از این دست...

**۱۴. حکایت گویها و نکته دانیهای میرزا حسن:** در ضمن حوادث مذکور در فارسنامه ناصری  
که اغلب به تاریخ و جغرافیای فارس مربوط است گاهی به بیان حکایت‌های غریب و اتفاقات مستغلی  
که خواه ناخواه بین گوشه‌ای از روایات اجتماعی و حقایق تاریخی است می‌پردازد که در  
واقع آئینه‌های عبرت تاریخ است:

«... از غرایب اتفاقات که نواب اشرف والا، احتشام الدوله سلطان اویس میرزا حکمران  
همدان فرمودند آن است که پیش از ورود [ناصرالدین شاه به همدان] مرد تاجر شوشتری در  
همدان وفات یافت و به تقریبی قاضی همدان اموال او را تصاحب نمود و وارث او را محروم  
بداشت و چون از جانب حکومت مطالبه ایصال مالیه به وراثت شد، جناب قاضی به عذرهای  
غیرموجه متعذر گردید و چون سوکب اعلی، تشریف‌فرمای همدان شدند و دوسه روزی گذشت  
روز پانزدهم این ماه، علما و اشراف همدان شرفیاب حضور مبارک گشتند و چون نوبت معرفی  
از جناب قاضی رسید اعلی حضرت فرمودند: قاضی همدان ایشانند و این فرمایش اشاره بود  
به حکایتی که شیخ سعدی (ع) در کتاب گلستان فرموده است که قاضی همدان را حکایت کنند  
که با نعلبند پسری سرخوش بود و نعل دلش در آتش، روزگاری متلفه و پویان و مترصد و  
جویان و بر حسب واقعه گویان:

از یاد تو غافل نتوان کرد به هیچم  
سر کوفته مارم، نتوانم که نییچم  
چون این معامله به سمعش رسید زائد الوصف رنجیده، دشنام بی‌تحاشی دادن گرفته و  
سقط گفتن... چون شب شد جناب قاضی به پای خود به منزل من آمد و از فرمایش اعلی حضرت  
سؤال نمود به او گفتم گویا کیفیت معامله شما با مالیه تاجر شوشتری به عرض همایونی رسیده

باشد و اراده انتقام دارند، قاضی از این سؤال و جواب سخت ترسید و روز دیگر اموال تاجر را به وارث او بداد...»

«از شاه اسماعیل ثانی حکم صادر شد که تمامت اشیاء نفیسه را از خانه او (سلطان ابراهیم میرزا) به دولتخانه شاهی برند چون حلیله جلیله که خواهر شاه اسماعیل بود ازین حکم مطلع گردید در حضور مقربان شاهی کتابها و قطعات را در حوض آب انداخت و جواهرات را در هاون سنگی ریخته، تمامی آنها را ریزه ریزه فرموده داغ آنها را در دل پادشاه گذاشت و چون سلطان ابراهیم میرزا دانست که زبان رحلت نزدیک است عریضه خدست شاه اسماعیل نوشت:

به خون ای برادر میالای دست      که بالای دست تو هم دست هست  
کسی را فلک افسر زر نکرد      که در آخرش خاک بر سر نکرد

نهایت آنکه چند ماهی قبر ما از قبر شما کهنه تر نماید و بسبب این اعمال زشت، بهره‌ای از عمر و دولت نخواهی برد، بخدوما: در مدت هشت ماه که پادشاه شده‌ای . ۴۴ نفر، بی گناه ملتی و دولتی به فرمان پادشاه عادل!! کشته شدند که از آن جمله . ۳۲ نفر ذریه رسول خدا بودند و هیچیک به درجه بلوغ نرسیده، معصوم از گناه بودند، در روزی که خدای هر دو جهان قاضی باشد چه جواب خواهی گفت مثل شما مثل بقالی است که دکان نزدیک به غروب آفتاب باز کند و معلوم است که درجه معامله او به چه اندازه شود و لذت و خوبی جوانی شما گذشته است که چهل و هشت سال گذرانیده‌اید خدای غیب دان می‌داند که در جنگهای با کفار گرجستان همیشه طلب شهادت را داشتیم و اکنون اسیدوارم که به شهدا ملحق گردم: انالله وانا الیه راجعون بنیاد کرده‌ای که کنی خان و مان سا      ای خان و مان خراب چه بنیاد کرده‌ای  
پس در میانه حوض رفته، غسل کرده، کفن پوشیده روی به قبله نشست، پس آن شاهزاده عدیم‌المثال را کشتند و این واقعه در آخر روز یکشنبه پنجم ماه ذی‌الحجه ۹۸۴ در دارالسلطنه قزوین اتفاق افتاد.

به چشم خویش دیدم در گذرگاه      که زد بر جان موری مرغکی راه  
هنوز از صید منقارش نپرداخت      که مرغی دیگر آمد کار اوساخت  
چو بد کردی مشو ایمن ز آفات      که واجب شد طبیعت را مکافات»

(وقایع سال ۹۸۴ - گفتار اول)

«... در تواریخ نوشته‌اند ایالت خراسان مدتی با فضل پسر یحیی بود و هر ساله علاوه بر وجوه مالیات پیشکشی به اندازه به درگاه خلیفه می‌فرستاد و در اوایل زبان کراحت خاطر هارون از آل برمک... ایالت خراسان را به علی بن عیسی بداد و سالی نگذشته، زاید بر مالیات پیشکشی در حمل هزار شتر که چندین صد برابر پیشکش معمول فضل بود، انفاذ بغداد نمود و هارون برای نمایش کار کرده خود فرمود در میدان بزرگ آنها را عرضه دارند و بعد از حضور و ملاحظه روی به جانب یحیی نموده فرمود ای پدر این همه زر و سیم و متاع خراسان و خوارزم و ترکستان که علی فرستاده است، در وقت ایالت فضل در کجا بود، یحیی بلاسهلت گفت در پیش صاحبان اسوال...»

(وقایع سال ۹۹۳ - گفتار اول)

تازه جوانی ز عرب هوشمند      گفت به عبدالملک از روی پند  
زیر همین قبه و این بارگاه      روی همین مسند و این تکیه‌گاه

بر سپری چون سپر آسمان  
سرکه هزارش سرو افسر فدا  
بودم و دیدم که ز ابن زیاد  
باز بچندی سر آن خیرمسر  
باز چو مصعب سرو سردار شد  
شد سر مصعب به مجازات کار  
غیرت خورشید، سری خون چکان  
صاحب دستار رسول خدا  
رفت و چها رفت که چشم سباد  
بد بر مختار به روی سپر  
دسترس او، سر مختار شد  
تا چه کند با سر تو روزگار

(وقایع سال ۷۱- گفتار اول)

«بعد از استیلای بر مملکت جز لهو و لعب و مستی و طرب تمامت لوازم ملکداری بر طاق نسیان و فراموشی گذاشت و سر از چنبر ترکان خاتون کشید و در این حال برادر بزرگترش سلجوقشاه که در قلعه استخر محبوس بود، شفاعت نامه‌ای [به] خدمت برادر نوشت و این رباعی را مندرج ساخت:

درد و غم و بند من درازی دارد  
بر هر دو مکن تکیه که دوران فلک  
عیش و طرب تو سرفرازی دارد  
در پرده هزارگونه بازی دارد»

(وقایع سال ۶۶- گفتار اول)

«غلام سیاه، بی درنگ داخل حرمسرای شاهی شده، ترکان خاتون را بکشت و سر او را جدا کرده در طشتی گذاشته، خدمت سلجوقشاه آورد و گفته‌اند:

دار در این طشت زبان را نگاه  
تا سرت از طشت نگوید که آه»

(وقایع سال ۶۶۲- گفتار اول)

«این ملک شمس‌الدین همان است که املح شعرا و ابلغ فصحاء، شیخ سعدی علیه‌الرحمه، برای رفع طرح خرما از برادر خود قطعه‌ای فرموده به خواجه ملک شمس‌الدین فرستاده است:

ز احوال برادرم به تحقیق  
خرمای به طرح می‌دهندش  
اطفال پرند و مرد، درویش  
از غایت فقر دایم او را  
و آنکه تو محصلی فرستی  
چندان بزندش ای خداوند  
دائم که ترا خبر نباشد  
بخت بد از این بتسر نباشد  
خرما بخورند و زر نباشد  
شلسوار به پای در نباشد  
ترکی که از او بتسر نباشد  
کز خانه رهش به در نباشد»

(وقایع سال ۶۷۶)

**۱۵. ماده تاریخ و اشعار تاریخی:** به دلیل ذوق ادبی، بسیاری از ماده تاریخها را در رابطه با وقایع تاریخی ذکر می‌کنند که ذیلاً نمونه‌هایی از آن را می‌خوانید:

در جلوس شاه اسماعیل ثانی می‌نویسد:

«... سولانا محشم کاشی سی‌ودو بیت برشته نظم کشیده که هر مصرعی تاریخ جلوس اوست:

به که درین گفته معجز بیان  
شکر که قیوم کریم احد  
پایه ده عقده ز گیتی‌گشای  
درج بود نام خدای جهان  
جان ده پوزش طلب جان‌ستان  
پادشه ملک بحارس رسان»

(وقایع سال ۹۸۴- گفتار اول)

«... نواب سلطان محمد میرزا در همین ماه ذی الحجّه بر اورنگ شاهی قرار گرفت و برای جلوس آن پادشاه، گفته اند:

منت ایزد را که بنشست از ره عز و شرف  
سال تاریخ جلوسش از خرد جستند گفت  
بر فراز مسند شاهی، شه انجم سپاه  
«کاش می بود از ازل سلطان محمد پادشاه»  
(وقایع سال ۹۸۵ - گفتار اول)

«... تاریخ جلوس پادشاه جم جاه، شاه عباس را کلمه «ظل الله» یافتند و به فکر دیگری «سروج مذهب» رسید و بعضی گفتند:

سال تاریخ دل طلب می کرد  
و دیگری گفته:

کرد بر مسند شهنشاهی  
بود چون سایه خدای جهان  
چون جلوس آن شه همایون گاه  
سایه انداخت بر عباد الله  
و دیگری گفته:

بر مسند خاقانی زد تکیه شه ایران  
تاریخ جلوسش شد «عباس بهادر خان»  
(وقایع سال ۹۹۶)

«در تاریخ این سفر گفته اند:  
«گفتا پیاده کردم هفتاد حج اکبر»  
«... در تاریخ فتح «قلعه گنجه» گفته اند:

تاریخ فتح گنجه «کلید شماخی» است  
«خواجه محمد یوسف قزوینی در تاریخ این واقعه فرموده است:

چونکه سردار لشکر رومی  
در سه مه گرد قلعه چون بنشست  
ماه شوال چون زیست گذشت  
دولت شاه دین مساعسد شد  
پی تاریخ آن خرد گفتا  
داخل ملک ایروان گردید  
مهره ها بر بساط عربده چید  
دهه آخرین به نصف رسید  
لشکر روم متهمزم گردید  
«آمد امروز شیعیان را عید»

(وقایع سال ۱۰۲۵)  
«... شاه عباس اول... در شب پنجشنبه بیست و چهارم ماه جمادی اول این سال  
(: ۱۰۳۸) وقت سحر، داعی حق را لبیک اجابت گفته، جان را به جان آفرین سپرد؛  
بود ظل الله تاریخ جلوس ظل حق تاریخ سال رحلتش»  
(وقایع سال ۱۰۳۷ - گفتار اول)

«... در این سال نهی عمیق و وسیع از حوالی حله کنده از نزدیکی مسجد کوفه  
گذرانیده به دریای نجف رسانیدند و در تاریخ این خیرات جاریه، گفته اند:

شاه اقبال قرین خسرو دین شاه صفی  
یافت توفیق که آرد به نجف آب فرات  
سال تاریخ چو پرسیدم از ایشان گفتند  
آنکه خاک قدمش زیور افسر آمد  
آن بشارت به شه از حیدر صدر آمد  
«آب ما از مدد ساقی کوثر آمد»

(وقایع سال ۱۰۴۲)

«... حسین علی خان زنگنه با آنکه مرد صحرا گرد ایلاتی بود از علوم رسمیه خصوصاً علم فقه بهره کامل داشت و برای رواج علم و کنار در کنار رودخانه خیرآباد بهبهان مدرسه‌ای در کمال وسعت و امتیاز ساخت و تاریخ بنای مدرسه را:  
«منزل علم و دانش است و ادب»

نگاشته اند...»

(وقایع سال ۱۰۸۹ - گفتار اول)

«... نواب امام‌ویردی بیگ مسجد جامع عتیق شیراز را تعمیری لایق فرمود و تاریخ این تعمیر را بر سنگی نقش کرده در کناره محراب و منبر چهل‌ستون این مسجد نصب نمودند:  
... دلم چو غنچه نهان خواست سال تعمیرش  
بگو به یاری توفیق ذوالجلال و دود  
چو گل به خنده خردگفت با نشاط و سرور  
اساس کعبه دین شد به سعی او معمور

(وقایع سال ۱۰۹۲)

«... در سال ۶۶۳ ایلیخان هلاکوخان... بدرود زندگانی نمود چنانکه خواجه نصیرالحق والملة والدين طوسی رحمة الله علیه، در تاریخ آن فرموده است:

چون هلاکوز مراغه به زستانگه شد  
سال پرششصد و شصت و سه یکشنبه گذشت  
کرد تقدیر اجل نوبت عمرش آخر  
که شب نوزدهم بد ز ربیع الآخر»

(وقایع سال ۶۶۳ - گفتار اول)

جهان بد چون بهشت عدن، خرم  
به‌ذی‌حجه نه افزون بود و نه کم»

«ابا قحان که از انصاف و عدلش  
ز هجرت ششصد و هشتاد و عشرون

(وقایع سال ۶۸۰ - گفتار اول)



مرحوم حاج میرزا سید علی، فرزند مرحوم حاج میرزا حسن حسینی  
فسائی، اصل عکس در بقعه مدرسه منصوریه.

## دیوانهای شعر و شاعران مورد علاقه میرزا حسن

مؤلف فارسی‌نامه چه در گفتار اول و چه در گفتار دوم، علاوه بر ذکر بعضی از اشعار خود یا ماده تاریخها، از شعر بسیاری از شاعران ایرانی و عرب سود برده است با این تفاوت که اشعار مذکور در بخش اول بیشتر جنبه تمثیلی یا وقایع‌نگاری و استشهاد دارد ولی در بخش دوم صرفنظر از اینکه بخشهایی بعنوان شاعران شیراز وجود دارد یا در ذکر اعیان و بزرگان هر شهر و محل از شاعران نیز یادی می‌شود و اشعاری از آنها ذکر می‌گردد در ضمن کلام نیز اشعاری از شاعران نامدار چون فردوسی، انوری، نظامی، صبا و سلمان ساوجی... ذکر می‌شود که بیشتر جنبه تکمیلی یا توضیحی دارد، البته بعضی از اشعار نیز بدون ذکر نام شاعران مورد استفاده قرار گرفته است که ما حتی الامکان، کوشیده‌ایم تا در حواشی کتاب سراینندگان آنها را معرفی نمائیم.

بطور کلی میرزا حسن از شاعران ایرانی زیر بطور روشن و صریح نام می‌برد و از اشعار آنان سود می‌جوید: منوچهری، فردوسی، سعدی، حافظ، عبیدزاکانی، سنائی، نظامی کمال‌الدین اصفهانی، ابراهیم‌خان لاری، قاتانی، محمد یوسف قزوینی، صباحی، قائم‌مقام، سروش و معتمدالدوله فرهاد میرزا.

**سعدی:** از شاعرانی است که کلام او جابجا چه به نام و چه بی نام مورد توجه میرزا حسن فسائی است:

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز      سرده آن است که نامش به نکوئی نبرند  
(وقایع سال ۳۷۲)

ز احوال برادرم به تحقیق      دانم که ترا خبر نباشد...  
(وقایع سال ۶۷۶)

و گاهی از اشعار سعدی بدون ذکر نام گوینده استفاده می‌کند: « چنانکه گفته‌اند:  
جهان ای برادر نماند به کسی      دل اندر جهان آفرین بند و بس  
مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت      که او چون تو بسیار پرورد و کشت  
(وقایع سال ۱۱۶۰)



**فردوسی:** از مورد علاقه ترین شاعران برای نویسنده فارسنامه است و اغلب او را با القاب «حضرت فردوسی»، «جناب فردوسی» و «حکیم فردوسی». خطاب می کنند:

به سه گنبدان و صطخرگزین نشستگاه شاه ایران زمین

(وقایع سال ۶۱۴)

«... چنانکه این شعر به «حکیم فردوسی» نسبت دهند:

صفاهان به گودرزکشواد داد به گرگین میلادهم لاد داد

(وقایع سال ۱۰۱۰)

«... حضرت فردوسی فرموده است:

جهاندار کیخسرو دادگر

به بیژن بفرمود تا بساکلاه

چو دیدش جهاندار برپای جست

فرود آمد آن شاه از تخت عاج

نشست از بر تخت با تاج زر

بیاورد لهراسب را نزد شاه

بر او آفرین کرد و بگشاد دست

ز سر برگرفت آن دلفروز تاج

(بلوک کوه گیلویه)

و این بیت را به حضرت فردوسی نسبت دهند:

«به جایتم برم کت نباشد نشان به سیمون دژ و قلعه دیده بان»

(قلعه های کوهی فارس)

**حافظ:** میرزا حسن به حافظ نیز علاقه فراوان دارد و صرف نظر از اشعاری که از وی ذکر

می کنند، در ضمن وقایع تاریخی نیز در مواردی تفالاتی را از دیوان حافظ مطرح می سازد:

حافظ علیه الرحمه فرمود:

اگرچه باده فرح بخش و بساد گلپز است

راستی خاتم فیروزه بواسحقسی

در عهد سلطنت شاه شیخ ابواسحق

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد

خسوش کرد یاورى فلکت روز داوری

بیا که رایت منصور پادشاه رسید

جوza سحر نهاد حمایل یرابرم

به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است

(وقایع سال ۷۵۴)

خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

(وقایع سال ۷۵۷)

به پنج شخص عجب سلک فارس بود آباد...

(همانجا)

بنیاد سکر با فلک حقه باز کرد

(وقایع سال ۷۸۶)

تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری...

(همانجا)

نوید فتح و بشارت به مهر و ماه رسید...

(۷۸۹)

یعنی ملازم شاهم و سوگند می خورم...

(همانجا)

«... طهماسب قلی خان در تکیه خواجه حافظ از دیوان بلاغت نشانش تفال گرفت این

غزل در بدایت صفحه آمد:

سزد که از همه دلبران ستانی باج چرا که بر سر خوبان عالمی چون تاج»  
(وقایع سال ۱۱۴۲)

«... از دیوان خواجه حافظ تفال خواست و این غزل را در صفحه تفال خواندند:  
عراق و فارس گرفتی به شعر خود حافظ بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است»

(وقایع سال ۱۱۴۲)  
بعلاوه در بسیاری از موارد اشعاری از حافظ را بدون ذکر نام وی زینت بخش کلام خویش می‌سازد:

«... در این چند سال، بلاد و اسرای ایران را از دست روم و روس و افغان گرفتیم:  
حالیسا مصلحت وقت در آن می‌بینم که کشم رخت به میخانه و خوش بنشینم»  
و حاجی معصوم شیرازی... به عرض رسانید که:

تا زمیخانه و می نام و نشان خواهد بود سر ما خاک در پیر مغان خواهد بود»  
«... اگر آن حضرت... دیده را از ما خاکساران برگیرد ما دیده را از خاک درگاهش  
برنگیریم:

از آستان شاه مغان سر چرا کشیم دولت در آن سرا و گشایش در آن در است...»  
(وقایع سال ۱۱۴۸)

«... صاحب قادیخ جهانگشا نگاشته است هر روزه بزم سپهر بسطت را به تجرع اقداح  
راح ارواح ریحانی پرداخت،

در سرای مغان رفته بود و آب زده نشسته پیر و صلائی به شیخ و شاب زده  
شعاع جام و قدح نور ماه پوشیده عذار مغیچگان راه آفتاب زده...»

(وقایع سال ۱۱۴۸)  
«... استیلای چنگیز و بخت‌النصر... در پیش این واقعه که مختص شیراز بود نمودی  
ندارد.

نقد بازار جهان بنگر و آزار جهان گر شما رانه بس، این سود و زیان، ما رابس  
«... زمان عبور از تکیه خواجه شمس‌الدین حافظ کتاب دیوان او را خواست چون بازش  
داشت این دو بیت در عنوان صفحه اول بنظر درآمد.

در نمازم خم ابروی تو با یسار آمد حالتی رفت که محراب به فریاد آمد  
ای عروس ظفر از بخت شکایت‌منمای حجله حسن بیارای که داساد آمد

(وقایع سال ۱۲۰۹)

## خصوصیات واژگانی فارسنامه ناصری

گفتیم که میزان واژه‌های عربی فارسنامه ناصری بیش از واژگان فارسی آن است اما این گروه از لغات بندرت دور از ذهن و غریب جلوه می‌کند زیرا به طرزی طبیعی در بافت کلام گنجانیده شده و از هرگونه تعقید و ابهامی بدور است و ما ذیلاً خصوصیات واژگانی فارسنامه را باز می‌نمائیم:

۱. در مورد املاء واژگان فارسی و گاهی عربی کلمات در فارسنامه: باید گفت که مؤلف یا خطاطان، املاء بعضی از واژه‌ها را بصورتی غلط یا متفاوت با امروز نگاشته‌اند که ما ذیلاً به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم و یادآور می‌شویم که در چاپ حاضر ضمن آنکه این کلمات را در متن اصلاح کرده‌ایم در حاشیه صورت اصلی آنها را باز نموده‌ایم:

برخواستن به جای برخاستن (در مورد مشتقات این واژه نیز به همین گونه عمل شده است).

پزیرفتن به جای پذیرفتن

پزیرفته به جای پذیرفته

تورا به جای ترا

جایزه‌ها به جای جایزه‌ها

خانه‌ها به جای خانه‌ها

خواموش به جای خاموش

خدمتگذاری به جای خدمتگزاری

خوردسالی به جای خردسالی

سورها به جای سوره‌ها

شاهزاده‌گان به جای شاهزادگان (در مورد هاء غیرملفوظ در آخر کلمات در اتصال به «ان»

جمع و «ی» مصدری همه جا این شیوه معمول شده است).

شوریده‌گی به جای شوریدگی

قلعه‌گیان به جای قلعه‌گیان

کارگذاران به جای کارگزاران

کین به جای کاین

نسخه اصلی این صفحه سفید میباشد

**Missing Page**

www.KetabFarsi.com

قولر آقاسی یعنی سرکرده غلامان شاهی...» (وقایع سال ۱۰۳۸ - جلد اول)

شاهیسون: «... فوجی ترتیب داد و نام آن را شاهیسون نهاد یعنی شاه دوست...»

(وقایع سال ۱۰۳۸ - گفتار اول)

دوداق: «... او را به علت کلفتی لب دوداق می گفتند...» (وقایع سال ۱۲۱۹)

انجو: «... آن املاک را انجو گفتند یعنی خالصه دیوان...»

(گفتار دوم - محله بازار مرغ)

ینگچری: «... ایشان را ینگچری گفتند و «ینگک» به معنی تازه است و «چری» مخفف

چریک است یعنی لشکر تازه...» (وقایع سال ۱۰۳۸ - گفتار اول)

تمغا: «... تمغا به معنی باجی است که از مترددین در بلاد سی گرفته اند...»

(وقایع سال ۹۷۲)

چرکس: «... نام ایلی از آذربایجان است و گویا اهل این قریه را از ایل چرکس

آورده اند.» (گفتار دوم - بلوک دشتستان)

یوخاری باش: «... آنها را یوخاری باش گفتند یعنی بالای سر و طایفه ای را «اشاق-

باش» یعنی پائین سر، گوسفند که به ترکی «قوین» است و شتر که «دوه» است...»

(وقایع سال ۱۲۰۰ - گفتار اول)

### ب- معنی کردن لغات عربی:

طباطبا: در کتاب ابن خلکان نوشته است طباطبا به فتح دو طاء بی نقطه و دو باء یک

نقطه و دو الف، لقب ابراهیم بن اسمعیل حسنی است و او را برای آن طباطبا می گفتند که روزی

از غلام خود جامه خواست و غلام گفت دراعه بیاورم ابراهیم که زبانش لکنی داشت و

قاف را، طاء می گفت فرمود طباطبا بیاور یعنی قبا، قبا، و طبای دوم تاکید طبای اول است...»

(گفتار دوم - بلوک کازرون)

قوس قزح: «... قوس قزح که به فارسی کمان رستم گویند...» (گفتار دوم - علمای شیراز)

دقاق: «... یعنی مردمانی که ابره های قبا را کوبیده و صاف و راست کنند و «دق»

به معنی کوبیدن است...» (کاروانسراهای شیراز - گفتار دوم)

اقلید: «... در لغت عرب به معنی کلید است...» (بلوک اقلید - گفتار دوم)

ودع: «... صدفی دریائی که آن را به عربی «ودع» و در فارسی گوش ماهی گویند...»

(بلوک دشتستان - گفتار دوم)

ج- ذکر معنی واژه هائی که کاربرد کشاورزی دارند یا در یک محل معین، مصطلح

می باشند و ارائه اطلاعات کشاورزی:

سواره بستن: «... و در هر جا دره ای بود به اصطلاح اهل فارس سواره بست یعنی طاق

زده، جدول را از روی طاق گذرانید و هر جا بلندی بود، سوراخ کرده، جدول را عبور بداد...»

(بلوک فسا - گفتار دوم)

خسک دانه: «... رونیاس و گل رنگ که تخم آن را خسک دانه گویند...»

(بلوک ابرقوم - گفتار دوم)

چلغوزه: «... بادام زنگی، نام میوه ای است به اندازه شفتالو و مغز هسته او را به غلط

«چلغوزه» گویند برای آنکه چلغوزه را در کتاب طب حب الصنوبر نویسند و صنوبر درخت کاج را گویند...»

(بلوک بحرین- گفتار دوم)

نخل شاهانی: «... عموم نخلهای بلده جهرم، شاهانی است که لطافت و شیرینی آن، بهتر از همه خرماهای روی زمین باشد و چنان روشن است که هسته آن از میانش نمایان است...»

(بلوک جهرم- گفتار دوم)

عمل: «... و گفته اند عمل داراب برخلاف همه فارس است که در سال تر محصولش از نمناکی زمین ضایع شود و در خشکسالی بخوبی پروراند...»

(بلوک داراب- گفتار دوم)

آسیاب گردان: «... در قدیم دو آسیاب بر روی یکدیگر که جدول و تنوره و خانه هریک را از سنگ درآورده اند... جدول اولی دو آسیاب را گردانیده و اراضی دامنه و حوالی مسجد را زراعت نماید...»

(بلوک داراب- گفتار دوم)

دیمی و فاریابی: «... عموم نخلستان دشتستان دیمی است که به آب باران زمستانه قناعت کند و چندین نخلستان هم از آب رودخانه دالکی و خشت، فاریابی در کناره این رودخانه باشد...»

(بلوک دشتستان- گفتار دوم)

چم: «... چم... کناره رودخانه را گویند...»

(بلوک دالکی- گفتار دوم)

گاوپاه: «... بیشتر کشت و زرع این بلوک دیمی است و... بیشتر آن را از آب گاوپاه به عمل آورند...»

(بلوک گله دار- گفتار دوم)

پیمان: «... باغ تخت شیراز سبذر ۱۲۵ من گندم به وزن ۷۲ مثقال صیرفی است که به اصطلاح اهل شیراز صدپیمان است...»

(وقایع سال ۱۲۱۳- گفتار اول)

د- معنی کردن نام پرندگان و جانوران:

«... کبوتر دوشم که به ترکی بلدرچین گویند...»

(جانوران فارس- گفتار دوم)

«... جغد و بوم که آن را «بوف» گویند...»

(جانوران فارس- گفتار دوم)

«... راسو که آن را موش خرما گویند...»

(جانوران فارس- گفتار دوم)

«... خارپشت بزرگ را در فارس چوله و در جای دیگر سیخول گویند...»

(جانوران فارس- گفتار دوم)

«... سنگ پشت که آن را لاک پشت نیز گویند...»

(جانوران فارس- گفتار دوم)

«... باشه یعنی قرخی...»

(جانوران فارس- گفتار دوم)

«... مرغ سنگ خوار که آن را به ترکی قریقه گویند...»

(جانوران فارس- گفتار دوم)

«... کبک انجیر... این مرغ را جیرفتی نیز گویند...»

(جانوران فارس- گفتار دوم)

ه- توضیح لغات و اصطلاحات علمی بنابر تعریفات علمی زمان میرزا حسن: در این مورد واژه‌هایی چون نقطه، سطح، جسم، دایره، قطر، قوس، قطعه، درجه، زاویه، مثلث، مربع، مستطیل، مخروط، سهم مخروط، دایره عظیمه، قطب و... توضیح داده شده است

(رک مقدمات علمیه- گفتار دوم)

و- توضیح واژه‌های مربوط به مسافت چون میل، ذراع، ذرع شاه، بهر، فرسخ، فرسخ کاروانی.

ز- توضیح واژه‌های مربوط به اوزان و مقیاسات از قبیل چارک، نیم‌سن، من، خروار،

نسخه اصلی این صفحه سفید میباشد

**Missing Page**

www.KetabFarsi.com



نسخه اصلی این صفحه سفید میباشد

**Missing Page**

www.KetabFarsi.com

نسخه اصلی این صفحه سفید میباشد

**Missing Page**

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

نسخه اصلی این صفحه سفید میباشد

**Missing Page**

www.KetabFarsi.com

نسخه اصلی این صفحه سفید میباشد

**Missing Page**

www.KetabFarsi.com

نسخه اصلی این صفحه سفید میباشد

**Missing Page**

www.KetabFarsi.com

مذهبی و تهیه ضریح و چلچراغها و هدیه های گرانقدر به بقاع متبرکه نیز در ضمن حوادث سالهای مختلف گفتار اول اشاره می گردد و نقش مردم آبادگر و دسیگر را مطرح می نماید.

«... از مآثر عمرولیث صفار مسجد جامع عتیق شیراز است که ذکر آن در بقاع شیراز بیاید.»  
(وقایع سال ۲۸۷)

«از مآثر رکن الدوله که ایام توقف در شیراز احداث نمود قنات رکن آباد است که منبع آن نزدیک به دو فرسخ میانه شمال و مشرق شیراز و مصب آن صحرای مصلای شیراز است...»

(وقایع سال ۳۵۱)  
«... این خلکان گفته است عضدالدوله اول کسی است که سرقدمطهر حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب سلام الله علیه را ظاهر ساخت و عمارت و قبه برای او ساخت...»

(وقایع سال ۳۷۲)  
«... بعد از ورود به بغداد خرابیهائی که در چندین سال بر بغداد وارد آمده، تعمیر نمود و بقاع خیر احداث نمود...»

(وقایع سال ۳۸۷)  
«و از مآثر امیر عضدالدوله در فارس بندامیر است بر رودخانه کربال و تالاب استخر که به مثل گفته اند کوهی را در دریا و دریائی را برکوه گذاشت...»  
(وقایع سال ۳۷۲)

«... ابوسعید با سیرتی زشت، شهر شاپور را چنان خراب کرده که مسکن دد و دام گشته بود...»  
(وقایع سال ۵۰۲)

«جلال الدین چاولی عمارتی در فارس ساخته است که بند قصار بلوک کربال است که بر رودخانه کربال فارس ساخته و چندین قریه را معمور داشته است و بندرودخانه رامجرد است که در قدیم بندی داشت و سالها شکسته بلوک رامجرد از کار افتاده بود... اتابک آنرا آباد و معمور داشت و بلوک رامجرد را چراغ بلوکات فارس نمود...»  
(وقایع سال ۵۱۰)

«... ابونصر لالا... در جوار مزار مقدسه ام کلثوم مدرسه وسیع رفیعی بنا نهاده به انجام رسانید و در نزدیکی دروازه استخر مدرسه دیگری ساخت و در راه عراق رباطی به انجام رسانید که آنرا رباط لالا گویند»  
(وقایع سال ۵۳۰)

«... حصار شهر را تجدید کرد پس مسجد جامع جدید را که به مسجد نو شهرت یافته، وسیع و مانند همت عالی خود رفیع احداث فرمود و درازی این مسجد... و چهارطاق مرتفع... و طاق کوچک و چندین شبستان در این ساخته اند...»  
(وقایع سال ۶۱۴)

«در زمستان این سال قطره بارانی از ابر نبارید و امید زراعتکاران از منفعت زمین برباد رفته آتش پریشانی در دلها زبانه کشید، آب از کاریزها برنیامد و چشمه ها خشکید، شتوی فاسد شد، صیفی باطل گردید و مردم در پی نان به جان رسیدند... تا چهل روز قرص نانی از دکه خباز درنیامد و چون تابستان رسید وبائی عظیم در عقب این بلای قحطی بروز نمود و چندین هزار نفر از قحط و وبا در دارالملک شیراز چهره را در خاک تیره کشیدند...»

(وقایع سال ۶۹۸)  
«... چون برج و باروی شیراز نزدیک به انهدام شده بود فرمان صادر گردید باروی رفیع و خندقی عمیق برگرد شهر شیراز احداث کنند...»

(وقایع سال ۷۰۱)  
«... چندین قندیل طلا و تفره و سایر مایحتاج به آن آستانه مبارک برده در رواج و رونق

آن کوشید و قرآنی که به خط خود در طفولیت کتابت کرده بود، بر روی ضریح مبارک گذاشت...»  
(وقایع سال ۹۱۴)

«... فرمان داد تا نجاران هنرمند و مهندسان خاتم‌بند از اطراف بلاد در بغداد جمع شده شش صندوق منقش در کمال تکلف و زیبایی ترتیب دهند و صندوقهای کهنه قدیمی را از آن مرقد‌های مبارک برداشته، صندوقهای نو را به جای آنها گذارند...»

(وقایع سال ۹۱۴)

«... عمارتی لایق مشتمل بر گنبد و رواق و کریاس و مسجد و چندین حجره فوقانی و تحتانی بر سزار کثیر الانوار امامزاده سید علاءالدین حسین در محله باغ نوشیراز احداث نمود...»

(وقایع ۹۲۳)

«... طهماسب قلی خان پس از فتح شیراز... مبلغ یک هزار و پانصد تومان برای تعمیر بقعه مبارکه و مقدار ۷۲۰ مثقال طلای خالص را قندیلی ساخته به زنجیر نقره در حرم محترم شاه چراغ آویختند و آن قندیل تا سال ۱۲۳۹ که تمام عمارات آن بقعه از زلزله خراب شد باقی بود و همان قندیل شکسته را فروخته قیمت آن را به مصارف تعمیر خرج نمودند روزی نواب طهماسب قلی خان در تکیه خواجه حافظ از دیوان بلاغت نشانش تقال نموده این غزل در بدایت صفحه آمد:

«سزد که از همه دلبران ستانی باج چرا که بر سر خوبان عالمی چون تاج  
بشکرانه این بشارت، تکیه خواجه را تعمیری لایق نمود...»

(وقایع سال ۱۱۴۲ - گفتار اول)

«... از اتفاقات آنکه چندین بار بارانهای هفت شبانه روزی بیارید و آنچه خانه از دست افغان بدر رفته بود، از باران و برف خراب گردید»  
(وقایع همان سال)

«... بر حسب حکم نواب طهماسب قلی خان، محصلان ساعی برسلاک و باغبانان دیوانی واریابی گماشته، طوعاً و کرهاً به غرس اشجار و آبادی باغات که در زمان افغان حتی درختی در آنها نگذاشته بودند پرداختند و تا سه سال اهتمام نمودند و باغات اربابی و دیوانی مانند باغ فردوس و خلدبرین و... تکایای جانب جعفرآباد و مصلی و دلگشا... به حلیه آبادی رسید... و آبادی این باغها به جایی رسید که خالی از اغراق نزدیک به سی هزار سرو و کاج و چنار داشت بغیر از درختان ثمری و باغستان قصرالدشت...»  
(همانجا)

«... چون از عهده احمدخان برنیامد بلوک فسا و خفرو کوار را خراب کرده عود به شیراز نمود و باغاتی که در فتنه تقی خان خراب نگشته بود، تماسی درختان آنها را بختیاریان بریدند و به جای هیزم فروختند و صرف نمودند...»  
(وقایع سال ۱۱۶۵)

«... از بامداد تا شش ساعت ۵ هزار نفر را کشتند و ضریح مبارک را درهم شکستند و قندیل‌های زر و سیم و جواهر رنگینی که سالهای دراز از هر کشوری بدانجا حمل داده، خزانه نموده بودند به غارت بردند...»  
(وقایع سال ۱۲۱۶)

۵- بیرحمیها و قساوت‌های صاحبان قدرت، یک لحظه از نظر تیزبین میرزا حسن نهان نمانده است، از شکنجه‌ها گرفته تا کشتارهای دستجمعی و یا اعمال ضد اخلاقی و ضد انسانی داعیه داران حکومت و ریاست. به نمونه‌های زیر بنگرید: